

فیلمساز به این شائبه‌ها شاهکار تر می‌باشد که ایشان در جایی گفته‌اند جوان تر شدن بی‌منطق نرگس محمدی در فصل سوم ستایش به خاطر آرامش‌های روحانی و عرفانی‌اش بوده است! که این توجیه خودش یک در پیچه جدید را برای خنده‌ی مخاطبان در فضای مجازی باز کرده است. این موضوع که متأسفانه برخی از سریال‌سازان ما به هیچ عنوان نقد پذیر نیستند و به اشتباهات تکنیکی خود اعتراف نمی‌کنند، معضلی برای تلویزیون ماست. حتی ما در سریال‌های تک فصلی هم با نقدناپذیری کارگردان‌هایمان مواجه هستیم که به هیچ وجه حاضر به پذیرش اشتباهات فیلمسازی و تکنیکی خود نیستند و اتفاقاً خود را در مقام حق بودن می‌دانند چون به اصطلاح مثلاً اثر ارزشی و انقلابی ساخته‌اند؛ برای نمونه مرحوم فرج‌الله سلحشور در سریال حضرت یوسف (ع) که هیچوقت نقدهای منتقدان به اثرش را برناتفت و در کمال ناباوری گفت که سریال حضرت یوسف محبوب‌ترین سریال در جهان است!! گام دیگر در بخش کم‌مایه بودن سناریوهاست؛ مثلاً در همین سریال ستایش با انفعال و کنش‌آمذگی سوژه و آب و تاب دادن سانتی‌مانتال طرفیم که دقیقاً الگوریتم دراماتورژی فیلم براساس سنت فیلمسازی در فیلمسازی است که بصورت ابتدایی‌ترین موتیف‌ها و مبتذل‌ترین نشان می‌خواهد مخاطب عام را بفریبند. اما در مقابل برای نمونه سریال پایتخت که تا به امروز به عنوان تنها سریال تاریخ تلویزیون ایران که به فصل پنجم خود رسیده، هنوز با ضعف‌های کوچک خود موفق عمل کرده است. پایتخت با داشتن پلاتی قوی و بکار بردن موتیف‌های جذاب کم‌دی، یک سیر مدون و منظم را پیش برده و تا امروز سرپاست. دلایل موفقیت این نوع پلات‌ها بدلیل به روز تر شدن مایه‌های دراماتیک است که دغدغی اجتماعی و المان‌های کمیک را با هم تخلیط نموده و جذابیتش را به مثابه‌ی فرم خود و شخصیت‌های ماندگار و مستحکمش وام گرفته است. یکی از ویژگی‌های موفقیت در این گونه سریال‌ها عوام بودن تم و بیرنگ بوده و تیم سازنده به خوبی هسته‌ی اصلی مدیوم تلویزیون را شناخته‌اند اما بعضاً در همین فضا با پدیده‌های متناقضی روبرو می‌شویم که مثلاً فیلمسازی یک سریال انتلکتی و به اصطلاح فلسفی می‌سازد که به هیچ وجه ساختار اجتماعی و عامیانه تلویزیون را در نظر نمی‌گیرد. برای الگو قرار دادن موفق در حیطه‌ی سریال‌سازی باید پروسه‌ی ساخت سریال‌های تلویزیون آمریکا را در نظر بگیریم که سال به سال موفق تر و منسجم تر می‌شوند. امر سریال‌سازی در تلویزیون یک امر اجتماعی است که مخاطب در موضع اکثریت در برابر قرار دارد و فیلمساز یک بستر مهم و اثرگذار را پیش رویش لمس می‌کند. حال پروسه‌ی دنباله‌سازی، بیشتر باید مورد اهمیت قرار بگیرد و سازندگان یک انسجام فرمال و ساختاری را در امر رسانه دنبال نمایند تا فیلم‌ها اثرگذار تر باشند.



بررسی سریال‌های چند فصلی و دنباله دار

پدیده‌های رسانه
ExpertSoft Trial Version

کنش‌امدکی سوژه!

پژمان خلیل‌زاده: تلویزیون ایران همیشه در حوزه‌ی سریال‌های خود مخاطبان پرشماری داشته است بخصوص پس از انقلاب که مردم به مددگیرنده‌های خانگی، پروسه‌ی نزدیکیشان به تلویزیون بیشتر شده است. اما تحلیل ما درباره سریال‌های ایرانی‌ای که به دلیل پرطرفدار بودنشان تیم سازنده تصمیم می‌گیرند که فصل‌های بعدی‌اش را بسازند، است. این سیر متداول در کانسیت تلویزیون از الگوریتم برنامه‌های سرگرم‌کننده در شبکه‌های خارجی الهام گرفته شد.



در خارج از کشور امروزه نبرد رسانه‌ای میان گیرنده‌های شخصی خانگی و سالن سینما به وجود آمده است تا جایی که مثلاً در آمریکا این رقابت به حدی تنگاتنگ شده که هر ساله سیاست‌های جذب مخاطب بین این دو مدیوم پیچیده تر شده است. اما در ایران همیشه به دلیل خطوط قرمز و تغییر قوانین با گزینش‌هایی شخصی، چارت رسانه‌ای را وارد پروسه‌های سخت‌تری کرده است ولی با این وجود چرخه‌ی سریال‌سازی با پستی و بلندی روبرو بوده و به راه خودش ادامه می‌دهد. سریال‌های دنباله‌دار در گونه‌های کمدی و اجتماعی با ضعف‌ها و قوت‌هایی روبرو بوده است؛ از «زیر آسمان شهر» و «پایتخت» گرفته تا «خانه سبز» و «ستایش». فیلم‌هایی که با ساخت فضاها و ساختارهای خود مخاطبان بیشماری را به خود جذب کرده‌اند و در سطح جامعه زبان زد بوده‌اند. حال اینک سؤال اینجاست که دلایل موفقیت و شکست‌های این سریال‌ها در چرخه‌ی تاریخ چه بوده است؟ اساساً زمانی یک سریال به روند دنباله‌دار بودن می‌رسد که نزد اکثریت مردم محبوب شود. این آثار با ساختار و پیام‌ها و اثرگذاری‌های اجتماعی خود یک اتمسفر سمپات می‌آفرینند که مخاطب علاقه دارد آنها را دنبال نماید اما گام دوم در جایی است که این دنباله‌دار بودن موفق از کار درمی‌آید یا خیر. این موضوع همیشه بستگی به پلات‌ها و پتانسیل سناریو و موضوعات مطرح شده دارد و سپس پروسه‌ی قدرتمند ساختشان که در درجه‌ی اهمیت قرار می‌گیرد. مثلاً بعضی از این سریال‌ها در فصل دومشان با تغییر تیم سازنده به شکست می‌انجامند یا به دلیل طمع تهیه‌کنندگان و اصرار به کارگردان و نویسنده، اثر در فصل دومش چون مایه‌ی کشش را ندارد به سقوط و انفعال می‌انجامد. در گامی دیگر بعضی از این سریال‌ها در فصل بعدیشان بخاطر بلند پروازی‌های کارگردان به شکست می‌انجامند. برای نمونه مه‌رمان غفوریان در ادامه‌ی سریال موفقش «زیر آسمان شهر» سر ادامه‌اش در فصل‌های دوم و سوم کم‌کم به انفعال و تکرار رسید و دیگر مایه‌های سناریو و شوخی‌هایش به دام کلیشه افتاد تا جایی که مخاطبان این اثر در فصل سوم با یک سقوط منحصر بفرد مواجه گشتند. در نمونه‌های دیگر با ضعف‌های جدی در سیر ساخت و تکنیک‌های فیلمسازی مواجه می‌شویم که اثر را در همان گام نخست به ورطه‌ی تناقض می‌کشاند.

برای مثال در سریال پر مخاطب «ستایش» که در فصل اولش به دلیل تم اجتماعی و موتیف ملودرامش با بازخوردهای مثبت و گسترده‌ای در جامعه مواجهه گشت، متأسفانه در فصل سومش که هم اکنون در حال پخش است با یک ساختار بشدت ضعیفی از آن روبرویم. این سریال در حیطه‌ی تکنیکی در همان گام نخست با تناقض‌های دیداری مواجهه گشته تا جایی که در روزهای اول نمایش، موضوع جوان تر شدن کاراکتر ستایش در این سریال باعث تمسخر گرفتنش در فضاهای مجازی شده است و پاسخ